

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: لنین

برگردان از: عبدالله باوی

۰۷ اگست ۲۰۱۳

"فردریک انگلس"

چه مشعلی از خرد که خاموش شد

چه قلبی که از طپش باز ماند (۱)

در تاریخ ۵ اگست ۱۸۹۵ فردریک انگلس در لندن درگذشت. پس از رفیقش کارل مارکس (که در سال ۱۸۸۳ درگذشته بود) انگلس بزرگترین دانشمند و آموزگار پرولتاریا در همه جهان متمدن بود. از آن لحظه‌ای که سرنوشت، کارل مارکس و فردریک انگلس را به هم رسانیده بود، هر دو رفیق تمام زندگی خود را وقف یک چیز مشترک کردند. برای این که بدانیم که انگلس چه خدماتی به پرولتاریا کرده است باید اهمیت آموزش مارکس در رشد جنبش نوین کارگری را درک بکنیم. مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که نشان دادند طبقه کارگر و خواستهای آن نتیجه ضروری نظام اقتصادی موجوداند که بورژوازی ایجاد کرده و به صورت ناگزیر باعث سازمانیابی آنها می شود. آنان نشان دادند که نه تلاشهای خیرخواهانه افرادی شرافتمند بلکه مبارزه طبقاتی پرولتاریای سازمان یافته است که بشریت را از روابطی که به اساس ستم بنیان گذاشته شده رهائی خواهد بخشید. مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که با کارهای علمی خود مشخص کردند که سوسیالیسم نه محصول رؤیای خیالپردازان بلکه نتیجه لازم تکامل نیروهای مولده در جامعه معاصر است. همه تاریخ ثبت شده پیش از این، تاریخ مبارزه طبقات که به دنبال آن سیطره و پیروزی طبقات اجتماعی معین بر سایر طبقات بوده است. و این تا زمانی خواهد بود که اساس مبارزه طبقاتی و سیره طبقاتی یعنی مالکیت خصوصی و تولید لجام گسیخته اجتماعی نابود شوند. منافع پرولتاریا خواستار براندازی این پایه‌هاست بنابر این مبارزه طبقاتی آگاهانه کارگران سازمان یافته باید علیه آنها بسیج شود. و هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است.

همه پرولترهائی که به خاطر رهائی خود مبارزه می کنند این نظریات مارکس و انگلس را اکنون پذیرفته‌اند. اما در سالهای دهه ۱۸۴۰ هنگامی که این دو رفیق وارد جنبش سوسیالیستی و ادبیات سوسیالیستی زمان خود شدند چنین نظریاتی کاملاً تازه و جدید بودند. در آن زمان بودند خیلی، چه با قریحه و چه بدون استعداد، چه درستکار و چه دغلباز، که عمیقاً در مبارزه برای آزادی سیاسی علیه استبداد شاهان، پولیس و روحانیون درگیر بودند ولی تضاد منافع بورژوازی و منافع پرولتاریا را نمی‌توانستند ببینند. چنین اشخاصی به پتانسیل عمل کارگران به مثابه یک نیروی مستقل اجتماعی واقعی نمی‌گذاشتند. از طرف دیگر بودند خیلی‌ها، از جمله نوابغ خیالپرداز که فکر می کردند تنها کافی است فرمانروایان و طبقات حاکمه در مورد بی‌عدالتی‌های نظام موجود اجتماعی قانع شوند تا صلح و رفاه عمومی بر روی زمین برقرار گردد. آنان رؤیای سوسیالیسم بدون مبارزه را می دیدند و همچنین تمامی سوسیالیستهای آن زمان و دوستان طبقه کارگر که به صورت عموم پرولتاریا را یک "غده چرکین" می‌پنداشتند و هر اسان می دیدند که چگونه با

رشد صنعت این "غده چرکین" نیز بزرگ می شود. بنابراین آنان همه درصدد وسیله‌ای بودند تا از رشد صنعت و پرولتاریا جلوگیری کنند و "چرخ تاریخ" را متوقف کنند. مارکس و انگلس در این ترس همگانی از رشد پرولتاریا اشتراک عقیده نداشتند. آنان خلاف دیگران تمام امیدهای خود را به رشد مداوم پرولتاریا بسته بودند. هر اندازه پرولتاریا بیشتر باشد به همان اندازه نیرویش به مثابه یک طبقه انقلابی بیشتر است و به همان اندازه سوسیالیسم نزدیکتر و امکانپذیرتر می گردد. خدماتی را که مارکس و انگلس به طبقه کارگر انجام دادند در چند کلمه چنین می توان بیان کرد: آنان به طبقه کارگر آموختند تا خود را بشناسد و آگاهی طبقاتی بیابد. آنان دانش را جایگزین رویاها کردند.

به همین سبب است که نام انگلس باید برای هر کارگری آشنا باشد. به همین سبب است که در مجموعه حاضر که هدف آن مانند تمام نشریات دیگر ما بیدار ساختن آگاهی طبقاتی در کارگران روس بوده، باید تصویری از زندگی و کارنامه فردریک انگلس، یکی از دو آموزگار کبیر پرولتاریای معاصر ارائه دهیم.

انگلس در سال ۱۸۲۰ در برمن (Barmen) در ایالت "راین" کشور پادشاهی پروس به دنیا آمد. پدرش کارخانه دار بود. در سال ۱۸۳۸ شرایط فامیلی انگلس را مجبور ساخت تا بدون این که تحصیلات دبیرستانی را تمام کرده باشد به عنوان منشی در یکی از تجارتخانه‌های برمن (Bremen) شمال غربی المان به کار مشغول شود. اشتغال به کار مانع از کسب آموزش علمی و سیاسی انگلس نشد. وی حتی زمانی که شاگرد دبیرستان بود نفعی از نظام خودکامه و بوروکراتها به دل گرفته بود. مطالعه فلسفه این نفع را تعمیق بخشید. در آن روزگار تعلیمات هگل بر فلسفه المان حاکم بود و انگلس نیز به پیروان وی پیوست. گرچه هگل خود از هواخواهان دولت خودکامه پروس بود و در خدمت آن با عنوان پروفیسور در دانشگاه برلین ایفای وظیفه می کرد، ولی آموزشهای هگل انقلابی بودند. ایمان هگل به خرد انسانی و حقانیت آن و تز اساسی فلسفه هگلی که جهان را دستخوش روند تغییر و تکامل مداوم می دید منجر به آن شد که عده‌ای از پیروان این فیلسوف برلینی که نمی‌توانستند وضعیت موجود را بپذیرند به این عقیده برسند که مبارزه علیه وضعیت موجود یعنی مبارزه علیه بیعدالتیهای موجود نیز در قانون همگانی تکامل ریشه دارد. اگر همه چیز تکامل می یابد، اگر نهادهایی از یک نوع جای خود را به نهادهایی از نوع دیگر می دهند، چرا باید استبداد پادشاه پروس یا تزار روسیه، یا ثروتمند شدن اقلیتی ناچیز از کار اکثریت وسیع و یا تسلط بورژوازی بر مردم برای همیشه ادامه داشته باشد؟ فلسفه هگل از تکامل شعور و ایده‌ها صحبت می کرد که ایده‌آلیستی بود. این فلسفه تکامل طبیعت، انسان و مناسبات اجتماعی انسانی را از پی آمد تکامل شعور استنتاج می کرد. مارکس و انگلس در حالی که روند ابدی تکامل را از اندیشه هگل می پذیرفتند (۲). نظریه ایده‌آلیستی او را رد می کردند. با روآوردن به زندگی آنان می دیدند که این نه تکامل شعور است که تکامل طبیعت را توضیح می دهد بلکه به عکس، تکامل شعور باید از تکامل طبیعت و ماده توضیح داده شود. خلاف هگل و سایر هگلی‌ها مارکس و انگلس ماتریالیست بودند. آنان با دید ماتریالیستی به جهان و جامعه بشری، کشف کردند که همانطور که در پس همه پدیده‌های طبیعی علل مادی نهفته است؛ تکامل جامعه انسانی نیز منوط است به تکامل نیروهای مادی یعنی نیروهای مولده. مناسباتی که انسانها در حین تولید نیازمندی‌های مادی بین هم برقرار می کردند براساس تکامل نیروهای مولده، شکل می گیرند. توضیح تمام پدیده‌های زندگی اجتماعی، آرمانهای انسانی، اندیشه‌ها و قوانین در همین مناسبات نهفته است. تکامل نیروهای مولده، مناسبات اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی را به وجود می‌آورد ولی در اینجا دیده می شود که همین تکامل نیروهای مولده، باعث هدر رفتن مالکیت از دست اکثریت و تمرکز آن به دست اقلیت ناچیز می گردد. تکامل نیروهای مولده باعث الغای مالکیت یعنی اساس نظام اجتماعی معاصر گردیده و خود به طرف هدفی پیش می رود که سوسیالیستها برای خود گذاشته‌اند. آن چه بر سوسیالیست‌هاست این است که دریابند کدام نیروی اجتماعی بنابر موقعیت خود در جامعه معاصر در برقراری سوسیالیسم ذینفع است و چون این نیروی اجتماعی را تشخیص دادند آن را به آگاهی در مورد منافع و وظیفه تاریخی‌اش

برسانند. این نیرو همانا پرولتاریا است. انگلس در شهر منچستر مرکز صنایع انگلستان پرولتاریا را شناخت، جایی که در سال ۱۸۴۲ اقامت گزید و در یک شرکت تجاری که پدرش در آن سهامدار بود به کار آغاز کرد. در اینجا انگلس تنها در دفتر کارخانه نمی‌نشست بلکه در کوچه‌ها و محلات فقیرنشین که کارگران در آن به سختی زندگی می‌کردند می‌گشت و با چشمان خود فقر و فلاکت آنان را مشاهده می‌کرد. ولی او خود را منحصر به مشاهدات شخصی نکرد. وی همه آنچه را که قبل از وی در مورد وضعیت طبقه کارگر انگلیس نوشته شده بود را خواند و به دقت تمام اسناد رسمی را که به دستش می‌رسید، مطالعه کرد. ثمره این مطالعات و مشاهدات کتابی بود به نام "وضعیت طبقه کارگر در انگلستان" که در سال ۱۸۴۵ به چاپ رسید. قبلاً تذکر دادیم که خدمت عمده انگلس در نوشتن وضعیت طبقه کارگر در انگلستان چه بود. قبل از انگلس خیلی‌ها دردهای پرولتاریا را وصف کرده و بر ضرورت کمک به آن اشاره کرده بودند. انگلس اولین کسی بود که تشخیص داد که پرولتاریا تنها یک طبقه رنجبر نیست بلکه در واقع همین وضعیت اقتصادی رنج آور پرولتاریاست که آن را به پیش می‌راند و مجبورش می‌کند تا برای رهایی سرنوشت ساز خود مبارزه کند و پرولتاریای مبارز به کمک خویش خواهد آمد. جنبش سیاسی طبقه کارگر ناگزیر منجر بدان خواهد شد که کارگران درک کنند که راه نجاتشان فقط در سوسیالیسم نهفته است. از طرف دیگر سوسیالیسم فقط زمانی به نیرو تبدیل خواهد شد که هدف مبارزه سیاسی طبقه کارگر قرار گیرد. چنین بودند اندیشه‌های عمده مطروحه در کتاب انگلس درباره وضعیت طبقه کارگر در انگلستان، اندیشه‌هایی که امروز مورد قبول و پشتیبانی همه پرولترهای مبارز قرار دارد ولی در آن زمان بسیار جدید بودند. اندیشه‌های فوق در کتابی با مستندترین و تکانه‌دهنده ترین تصویرها از فلاکت پرولتاریای انگلستان و با نوشتاری پرجاذبه ارائه گردیدند. کتاب مذکور سند محکومیت علیه سرمایه‌داری و سرمایه‌داران بوده و اثر عمیقی به جای گذاشت. در همه جا از این کتاب انگلس به مثابه واقعی‌ترین تصویر پرولتاریای معاصر نقل قول می‌شد و در واقع نه قبل از ۱۸۴۵ و نه بعد از آن تصویری چنین واقعی و گیرا از فلاکت طبقه کارگر به چاپ نرسیده است.

انگلس وقتی که به انگلستان آمد سوسیالیست شد. در منچستر وی با کسانی که در جنبش کارگری انگلستان آن زمان فعال بودند ارتباط برقرار کرده برای نشریات سوسیالیستی انگلیسی به نوشتن آغاز کرد. در سال ۱۸۴۴ حین برگشت به المان در پاریس با مارکس که با وی قبلاً مکاتبه را آغاز کرده بود، آشنا شد. مارکس هم در پاریس تحت تأثیر سوسیالیستهای فرانسوی و زندگی فرانسوی سوسیالیست شده بود. در اینجا این دو رفیق مشترکاً کتابی را به نام "خانواده مقدس" یا نقدی بر نقد انتقادی نوشتند. این کتاب که بخش بیشتر آن توسط مارکس نوشته شده بود و یکسال قبل از وضعیت طبقه کارگر در انگلستان از چاپ برآمد حاوی پایه‌های سوسیالیسم ماتریالیستی انقلابی است که اندیشه‌های عمده آن در فوق توضیح گردیدند. "خانواده مقدس" لقب طنزآمیز برای برادران فیلسوف بائور (Bauer) و پیروان آنان بود. این آقایان نقدی بالاتر از همه واقعیتهای، احزاب و سیاستها را موعظه کرده و هرگونه فعالیت عملی را رد می‌کردند و تنها به صورت "انتقادی" جهان پیرامون و حوادث آن را مورد نظر قرار می‌دادند. آقایان بانورها به پرولتاریا به مثابه عقب ماندگانی فاقد قوه تشخیص به دیده تحقیر می‌نگریستند. مارکس و انگلس با تمام توان خود با این گرایش منحط و زیانبخش مخالفت می‌کردند. آنان از انسانی زنده، یعنی کارگری که توسط دولت و طبقه حاکمه زیر پا له شده بود، نه تفکر در مورد وضعیت، بلکه مبارزه برای نظام بهتر اجتماعی را طلب می‌کردند. آنان البته به پرولتاریا به مثابه نیروی قادر به پیشبرد این مبارزه، نیروئی که منافعش در چنین مبارزه‌ای حتمی است، باور داشتند. انگلس حتی قبل از تألیف خانواده مقدس، "مقالات انتقادی درباره اقتصاد سیاسی" (۳) خود را در یک مجله آلمانی - فرانسوی (۴) که توسط مارکس و روگه منتشر میشد به نشر رسانده بود که در طی این جزوه‌ها، پدیده‌های اساسی نظام اقتصادی معاصر را از دیدگاه سوسیالیستی مورد ارزیابی قرار داده و آنها را به مثابه پی آمدهای ضروری حاکمیت مالکیت

خصوصی خاطر نشان کرده بود. تماس با انگلس بدون شک عاملی در تصمیم مارکس برای مطالعه اقتصاد سیاسی بود، دانشی که با آثار خود در آن، انقلاب واقعی را به وجود آورد.

از ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷ انگلس در بروکسل و پاریس زندگی کرد و کار علمی را با فعالیت عملی در بین کارگران المانی در این دو شهر با هم آمیخت. در اینجا مارکس و انگلس با سازمان مخفی "اتحادیه کمونیستهای المان" (۵) ارتباط برقرار کردند که وظیفه تشریح اصول اساسی سوسیالیسمی را به عهده آنان گذاشت. بدین ترتیب نوشته معروف "مانیفست حزب کمونیست" نوشته مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۸ نشر شد به رشته تحریر درآمد. این جزوه کوچک ارزشی برابر با کتابهای کامل دارد. روح این جزوه تا به امروز پرولتاریای سازمان یافته و مبارز در سراسر جهان متمدن را رهنمائی می کند.

انقلاب سال ۱۸۴۸ که ابتداء در فرانسه برپا شد و بعداً به سایر کشورهای اروپای غربی سرایت کرد مارکس و انگلس را دوباره به زادگاهشان برگرداند. در اینجا در منطقه راینی پروس آنان اداره نشریه دموکراتیک "روزنامه راین جدید" (۶) را که در کلن نشر می شد، به عهده گرفتند. این دو رفیق روح و قلب آمال دموکراتیک انقلابی در راین پروس بودند و تا آخرین سنگر در دفاع از آزادی و منافع مردم علیه نیروهای ارتجاع مبارزه کردند. چنان که می دانیم در این رویارویی، ارتجاع پیروز شد. روزنامه راین جدید ممنوع شد و مارکس که در طی زمان تبعید قبلی اش تابعیت پروسی خود را از دست داده بود، اخراج گردید. انگلس در قیام مسلحانه مردمی شرکت کرد، برای آزادی در سه نبرد جنگید و بعد از شکست اغتشاش گرایان از راه سویس دوباره به لندن برگشت.

مارکس هم در لندن اقامت گزید. انگلس به زودی در شرکت تجاری منچستر، جایی که در طی سالهای دهه چهل کار می کرد، بار دیگر ابتداء به عنوان منشی و سپس به عنوان سهامدار به کار مشغول شد. تا سال ۱۸۷۰ وی در منچستر زندگی می کرد در حالی که مارکس در لندن بود. اما این فاصله مانع آن نشد که آنان به روابط اندیشمندانه خود نپردازند. آنان تقریباً روزانه با هم تبادل نامه داشتند. در طی مکاتبات مذکور این دو رفیق نظریات و دانش خود را مورد بحث و ارزیابی قرار داده و به کمک هم سوسیالیسم علمی را شکل دادند. در سال ۱۸۷۰ انگلس به لندن نقل مکان نموده زندگی مشترک فکری شان که از کار سخت مایه می گرفت تا سال ۱۸۸۳ که مارکس چشم از جهان فرو بست، ادامه داشت. ثمره این اشتراک فکری از جانب مارکس کتاب "سرمایه" بزرگترین اثر اقتصاد سیاسی دوران ما بود و از طرف انگلس تعدادی از آثار مختلف کوچک و بزرگ. انگلس در آثاری که با بیان ساده می نوشت و اکثراً طبیعت جدلی داشتند در پرتو درک ماتریالیستی تاریخ و تئوری اقتصادی مارکس به مسایل عمومی تر و پدیده های مختلف مربوط به گذشته و حال می پرداخت. از آثار انگلس می توان از اینها نام برد: "آنتی دورینگ" (۷) اثر جدلی علیه دورینگ (که در آن مسایل مهمی در عرصه های فلسفه، علوم طبیعی و علوم اجتماعی تجزیه و تحلیل شده اند)، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، "لودویگ فونرباخ و پایان فلسفه کلاسیک المان" (۸)، مقاله ای درباره سیاست خارجی حکومت روسیه (۹)، مقالات رسائی درباره مسأله مسکن (۱۰) و بالاخره دو مقاله کوچک ولی خیلی با ارزش پیرامون انکشاف اقتصادی روسیه. (۱۱) مارکس قبل از این که بتواند به آخرین ویرایش ها به اثر پرارزش خود، سرمایه بپردازد وفات یافت. نوشته آن اما قبلاً تکمیل شده بود و انگلس پس از مرگ دوستش کار پر مشقت آماده سازی و نشر جلد ۲ و ۳ سرمایه را به عهده گرفت. وی جلد ۲ را در سال ۱۸۸۵ و جلد ۳ را در سال ۱۸۹۴ نشر کرد (مرگ وی مانع تهیه جلد ۴ گردید) (۱۲)، این دو جلد زحمت زیادی را برای انگلس باعث شدند. سوسیال دموکرات اتریشی ادلر به درستی بیان داشته است که با نشر جلد های ۲ و ۳ کاپیتال، انگلس بنای یادگار پرشکوهی را برای رفیق نابغه خود افراشت و بر آن بدون آنکه خود بخواد نام خود را هم حک کرد. در واقع این دو جلد کاپیتال اثر دو نفر مارکس و انگلس هستند. افسانه های باستانی نمونه های پرشور دوستی و رفاقت را در سینه دارند. پرولتاریای اروپا می تواند بانگ دهد که

کاپیتال به دست دو دانشمند مبارزی آفریده شده که مناسباتشان شورانگیزترین افسانه‌های باستانی دوستی و رفاقت انسانی را بیرنگ می‌نمایاند. انگلس همواره - و در مجموع به حق - خود را پس از مارکس قرار می‌داد. او به یکی از دوستان قدیمی خود نوشت "در زمان حیات مارکس من بازیگر دست دوم بودم". (۱۳) محبت انگلس به مارکس آن دورانی که مارکس زنده بود و ارجحاری‌اش به یاد وی آن زمانی که مارکس درگذشت بیکران بود. این مبارز جدی و اندیشمند بی‌تجمل، روحی عمیقاً پر محبت داشت.

بعد از جنبش ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ مارکس و انگلس خود را به پژوهشی علمی در تبعید محدود ساختند. مارکس در سال ۱۸۶۴ "انترناسیونال اول" را بنیان گذاشت و آن را به مدت یک دهه رهبری کرد. انگلس هم سهم فعالی در امور آن به عهده می‌گرفت. کار "انترناسیونال اول" که بر اساس اندیشه مارکس پرولترهای همه کشورهای را در خود متحد می‌ساخت در رشد جنبش طبقه کارگر دارای اهمیت بی‌اندازه بود. نقش وحدت دهنده مارکس و انگلس حتی با انحلال "انترناسیونال اول" در سالهای ۷۰ پایان نیافت، بلکه اهمیت آنان به مثابه رهبران معنوی جنبش همواره در افزایش بود زیرا که رشد جنبش طبقه کارگر بی‌وقفه ادامه داشت. پس از مرگ مارکس، انگلس به تنهایی به دادن آگاهی و رهبری سوسیالیستهای اروپائی ادامه داد. هم سوسیالیستهای المان که نیروی‌شان علی‌رغم پیگرد حکومتی به سرعت و مداوماً در افزایش بود و هم نمایندگان سوسیالیستهای کشورهای عقب مانده‌تر چون اسپانیائی‌ها، رومانی‌ها و روسها که مجبور بودند اولین گامهای خود را به دقت بسنجند سراغ رهنمودهای انگلس را گرفته و همه از گنجینه غنی دانش و تجربه او در پائیز عمرش بهره می‌بردند.

مارکس و انگلس که هر دو روسی می‌دانستند و کتابهای روسی می‌خواندند علاقه مفرط به این کشور داشتند و جنبش انقلابی روس را با دلسوزی تعقیب کرده و با انقلابیون روسی روابط داشتند. این هر دو رفیق پس از دموکرات بودن سوسیالیست شدند و این احساس دموکراتیک تنفر در مقابل استبداد سیاسی نزد آنان خیلی قوی بود. این احساس بلاواسطه سیاسی یکجا با درک عمیق تئوریک از ارتباط بین استبداد سیاسی و ستم اقتصادی، و نیز تجربه غنی آنان از زندگی، مارکس و انگلس را از نظر سیاسی به گونه غیرعادی حساس ساخته بود. به همین دلیل مبارزه قهرمانانه دسته‌ای از انقلابیون روس در مقابل حکومت مقتدر تزاری پتروکی بس همنوا در قلبهای این انقلابیون مجرب برمی‌انگیخت. از سوی دیگر تمایل به روگردانی - به خاطر کسب امتیازات واهی اقتصادی - از مهمترین و عاجلترین وظایف سوسیالیستهای روسی یعنی به دست آوردن آزادی سیاسی، طبیعتاً برای آنان مشکوک بود و حتی خیانت مستقیم به امر انقلاب سوسیالیستی تلقی می‌شد.

مارکس و انگلس همواره یاد می‌دادند که "رهائی کارگران باید کار خود طبقه کارگر باشد" (۱۴). اما به خاطر مبارزه برای رهائی اقتصادی، پرولتاریا باید ابتداء حقوق معین سیاسی را برای خود به دست آورد. اضافه بر آن مارکس و انگلس با وضوح می‌دیدند که انقلاب سیاسی در روسیه دارای اهمیت زیادی برای جنبش طبقه کارگر اروپای غربی هم خواهد بود. روسیه خودکامه همواره دژ ارتجاع اروپائی بود. موقعیت فوق العاده مساعد بین المللی که روسیه بعد از جنگ ۱۸۷۰ از آن برخوردار بود (۱۵)، جنگی که برای مدت زمانی مایه نفاق بین المان و فرانسه بود، البته فقط اهمیت روسیه استبدادی را به مثابه یک نیروی ارتجاعی تقویت کرد. تنها روسیه‌ای آزاد، روسیه‌ای که نیاز نداشت نه بر لهستانی‌ها، فنلاندی‌ها، المانی‌ها، ارمنی‌ها یا هیچ ملت کوچکتر ستم کند و نه همواره فرانسه و المان را مقابل هم قرار دهد می‌توانست به اروپای معاصر، اروپائی که از بار جنگ رها شده بود توانائی بخشد تا آزادانه نفس بکشد. تنها چنین روسیه‌ای عناصر ارتجاعی اروپا را یکسره ناتوان ساخته، طبقه کارگر اروپا را قوی کند. به همین دلیل هم انگلس مشتاقانه آرزوی استقرار آزادی سیاسی در روسیه را به امید پیشرفت جنبش طبقه کارگر در غرب داشت. با مرگ وی انقلابیون روسیه بهترین رفیق خود را از دست داده‌اند.

بیانید همواره یاد فردریک انگلس، این مبارز کبیر و آموزگار پرولتاریا را گرامی بداریم.

زیرنویس ها :

- ۱- لنین این دو جمله را از شعر "به یاد دوبرول یوبوف" نوشته نیکولای نکراسوف، برای مقاله اش اخذ نموده است.
- ۲- مارکس و انگلس بارها خاطرنشان کردند که در روند تکامل فکری خود، آنان مدیون فلاسفه بزرگ المان به خصوص هگل بودند. انگلس می گفت " بدون فلسفه المان، سوسیالیسم علمی هیچ گاه پا به عرصه ظهور نمی گذاشت". (یادداشت انگلس بر مقاله "جنگ دهفانی در المان، سال ۱۸۷۰، نوشته مارکس و انگلس، جلد ۱۸)
- ۳- در اینجا منظور اثر انگلس "مقالات انتقادی درباره اقتصاد سیاسی" است.
- ۴- منظور لنین مجله Deutsch – Französische Jahrbücher بود.
- ۵- "اتحادیه کمونیستها" نخستین سازمان بین المللی انقلابی پرولتاریا بود. در آغاز سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس به انجمن مخفی "اتحادیه عدالتخواهان" پیوستند. در ماه جون ۱۸۴۷ کنگره "اتحادیه عدالتخواهان" را برگزار کردند. در آنجا این انجمن "اتحادیه کمونیستها" نام گرفت و شعار "همه انسانها برادراند" به شعار بین المللی "پرولتاریای جهان، متحد شوید!" تبدیل شد.
- هدف "اتحادیه کمونیستها" نابودی سیستم سرمایه‌داری و جانشینی آن با جامعه‌ای بدون طبقه و مالکیت خصوصی بود. از طرف "اتحادیه کمونیستها" مارکس و انگلس "مانیفست حزب کمونیست" را نوشتند. "اتحادیه کمونیستها" نقش بزرگی در آموزش پرولتاریای انقلابی داشت که در تشکیل احزاب کارگری و انترناسیونال اول نقش داشتند. اتحادیه کمونیستها تا نوامبر ۱۸۵۲ به موجودیت خود ادامه داد.
- ۶- Neue Rheinische Zeitung در شهر کلن از اول جون ۱۸۴۸ تا ۱۹ ماه مه ۱۸۴۹ منتشر شد.
- ۷- اشاره به کتاب "تحول علوم آقای ایوژن دورینگ" یا "آنتی دورینگ" نوشته انگلس است.
- ۸- اشاره به کتاب "لودویگ فونرباخ و فلسفه کلاسیک المان" نوشته انگلس
- ۹- اشاره به کتاب "سیاست خارجی تزار روس" نوشته انگلس
- ۱۰- اشاره به اثر "مسأله مسکن" نوشته انگلس
- ۱۱- اشاره به مقاله انگلس " درباره روابط اجتماعی در روسیه" و مقاله پایانی برای این نوشته که در ژنو در سال ۱۸۹۴ منتشر شد.
- ۱۲- لنین با اشاره به توضیحات انگلس در مورد نوشته مارکس "تئوریهائی درباره ارزش اضافه" که در سال ۱۸۶۳ - ۱۸۶۲ نوشته شد آن را جلد چهارم سرمایه به حساب می آورد. انگلس در پیشگفتاری برای جلد دوم می نویسد " هدف من، بعد از فصلهائی که در جلد های دوم و سوم کاپیتال آمده‌اند، انتشار "تئوریهائی در مورد ارزش اضافه" به عنوان جلد چهارم می باشد. انگلس موفق نشد که جلد چهارم را برای چاپ آماده کند و اولین بار که این اثر چاپ شد به زبان المانی و با کوشش کارل کائوتسکی بین سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۰۵ بود. در این اثر خواسته‌های پایه‌ای برای درک این اثر کنار نهاده شده بود. اولین بار که "تئوریهائی درباره ارزش اضافه" که کاملاً با نوشته اولیه سالهای ۱۸۶۳ - ۱۸۶۲ تطبیق داشت در سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۵۵ چاپ شد.
- ۱۳- اشاره به نامه انگلس به آی بکر (I. Becker) به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۸۸۴ دارد.
- ۱۴- کارل مارکس "اساسنامه بین المللی برای انجمنهای بین المللی کارگران".
- ۱۵- اشاره به جنگ فرانسه و پروس.